

## دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۴، بخش ۱

### دوم پادشاهان ۱۳-۱۴، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدیرانت ۲۰۲۴ ©

یهو اصلاحات خود را رهبری کرد که تا حدی پیش رفت، بعل را از بین برد، اما تا نابودی کامل گوساله‌های طلایی پیش نرفت. پسرش یهوآخاز جایگزین او شد و اکنون یهوآش جانشین اوست. یهوآش قرار است تا حدود سال ۷۸۶ حکومت کند و حدود سال ۷۹۵، پسرش یربعام دوم بر تخت سلطنت خواهد نشست.

حالا، دقیقاً نمی‌دانیم که چرا این همزمانی سلطنت وجود داشته است، و مدرکی هم نداریم که ثابت کند چنین چیزی وجود داشته است، اما اعداد جور دیگری هم جواب نمی‌دهند. او قرار است تا سال ۷۵۳ حکومت کند، بنابراین اسرائیل، پادشاهی شمالی است. در جنوب، در یهودا، باید کمی بالاتر بگویم، پسر یوآش، و دوباره ارتباط بین دو پادشاهی را می‌بینیم؛ در واقع، یوآش همان یهوآش است، بنابراین این دو نفر همانم هستند.

پسر یوآش، آمازیا، تقریباً همزمان با یوآش به سلطنت می‌رسد و همانطور که خواهیم دید، بین شمال و جنوب درگیری وجود دارد و در سال ۷۹۱، آمازیا توسط یوآش اسیر می‌شود و در آن زمان پسر ۱۶ ساله‌اش عزیا یا آزریا، بر تخت سلطنت قرار می‌گیرد. ما نمی‌دانیم آمازیا چه مدت در اسارت بوده است. بهترین حدس این است که تا زمان مرگ یوآش این اسارت ادامه داشته است، اما سال‌های اسارت او باعث شده است که او ۱۵ سال دیگر بر تخت سلطنت بنشیند.

بنابراین، سوال این است که او در آن مدت که عزیا ظاهراً بر تخت سلطنت نشسته بود، کجا بود؟ امشب قرار نیست در مورد عزیا صحبت کنیم، بلکه قرار است در مورد این سه نفر صحبت کنیم: یوآش، آمازیا و یربعام. و به شکلی بسیار مهم، تصویری از آنچه موفقیت می‌تواند برای شما انجام دهد را می‌بینیم. با یهوآش شروع می‌کنیم.

همانطور که تصویر اینجا نشان می‌دهد، یهوآش به نوعی به صورت مثبت و منفی به تصویر کشیده شده است. اول از همه، در آیه ۱۱ از فصل ۱۳ آمده است...: «او در نظر خداوند پلید عمل کرد و از هیچ یک از گناهان یربعام پسر نباط که اسرائیل را به ارتکاب آنها واداشت، روی برنگرداند و به آنها ادامه داد.» خوب آن گناهان عبارتند از بت‌پرستی، پرستش گوساله‌های طلایی، همچنین استفاده از کهنانی که از نسل هارون نیستند، و اعیاد در تاریخ‌های متفاوت از آنچه خداوند مشخص کرده بود. بنابراین، وقتی آن عبارت را می‌شنوید که در مورد هر پادشاه پادشاهی شمالی تکرار می‌شود، او راه یربعام را دنبال کرد، این همان چیزی است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم.

از سوی دیگر، اگر به آیه ۱۴ نگاه کنید، «...» الیشع از بیماری که از آن درگذشت رنج می‌برد. یهوآش، پادشاه اسرائیل، برای دیدن او پایین رفت و بر او گریست. پدرم، پدرم، او فریاد زد، ارابه‌ها و سواران اسرائیل «حال ممکن است به یاد نداشته باشید، و من با پرسیدن از شما که آیا به یاد دارید، آبرویم را به خطر نمی‌اندازم اما اگر به فصل ۲ نگاه کنید، به دوم پادشاهان، زمانی که الیاس به آسمان برده شد، آیه ۱۲، «...» الیشع این را دید و فریاد زد، پدرم، پدرم، ارابه‌ها و سواران اسرائیل «...» بدیهی است که این عبارت به نحوی به ارث رسیده بود تا پادشاه یهوآش آن را بداند.

و او می‌گوید، تو برای ما همان کسی بودی که الیاس قبلاً بود. تو مدافع واقعی ما هستی. تو امید واقعی ما هستی.

خب، ما می‌گوییم، هوم، اینجا چه داریم؟ ما مردی داریم که در هر اردوگاه یک پا دارد. قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ایم و دلیلی برای صحبت دوباره در مورد آن خواهیم داشت. اگر یک پایتان را روی اسکله نگه دارید و یک پایتان را روی قایق بگذارید، خیس خواهید شد.

و این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد. حال، اگر به ساختار متن نگاه کنید، جذاب است. متن یهوآش در واقع فقط به آیات ۱۰ تا ۱۳ محدود می‌شود.

آیه ۱۰، «... در سی و هفتمین سال سلطنت یهوآش، پادشاه یهودا و غیره.» آیه ۱۲، «...» و اما در مورد سایر وقایع سلطنت یهوآش، هر آنچه او انجام داد «... آیه ۱۳، «...» یهوآش با اجداد خود آرמיד. یربعام جانشین او، بر تخت سلطنت شد. یهوآش در سامره با پادشاهان اسرائیل دفن شد.» این اعلام معمول این پادشاهان، همه آنها، یهودا و اسرائیل است.

او به سلطنت رسید. در این مرحله، او آنقدر پیر بود. او حکومت کرد.

او این کارها را انجام داد. او مُرد. پسرش یا کس دیگری جانشین او شد و او را به خاک سپردند.

اما داستان دوباره در آیه ۱۴ از سر گرفته می‌شود. بنابراین، به نظر می‌رسد که بقیه فصل بر رابطه او با الیشع، مرگ الیشع و وقایع پیرامون آن تمرکز دارد. به نظر شما چرا اینطور است؟ آیا کسی به این موضوع فکر می‌کند؟ چرا این مطالب در مورد الیشع خارج از داستان واقعی یهوآش روایت می‌شود؟ آیا این برای تأکید بر اهمیت الیشع در تاریخ کشور بود؟ من فکر می‌کنم دقیقاً همین‌طور است.

فکر می‌کنم دقیقاً درست است. ما... اینجا پایان است. این نتیجه‌گیری این مطلب است که به وضوح در اول پادشاهان، فصل ۱۷ شروع شد. و این ادامه داشته است... من چندین بار به شما گفته‌ام.

این آخرین باری است که این را می‌گویم. ایلیا، الیشع یک خدمت هستند. و به نوعی می‌توان گفت که یهوآش این را تشخیص داده بود.

دوباره فکر می‌کنم، ما این قلب از هم پاشیده را می‌بینیم. او... فکر می‌کنم یهوآش سپاسگزار است که تهدید، بعل برطرف شده و از بین رفته است. فکر می‌کنم او سپاسگزار است، اما او نمی‌تواند تا آخر بگوید، ببینید، ما باید این بت‌ها را خرد کنیم.

اگر منظور این است که مردم سالی سه بار برای عبادت به اورشلیم برمی‌گردند، بسیار خب. او نمی‌توانست به آنجا برود. اما فکر می‌کنم نکته دقیقاً همین است.

بله، ما به جزئیات داستان یهوآش پرداختیم. اما حالا، بیایید در مورد رابطه او با این پیامبر صحبت کنیم. و باز هم، بسیار جالب است که ما یک تصویر مختلط داریم.

از یک طرف، الیشع او را به توبه دعوت نمی‌کند. او را تعقیب نمی‌کند. آیه ۱۵: یک کمان و چند تیر بردارید.

و او چنین کرد. به پادشاه اسرائیل گفت: «کمان را در دست بگیر.» وقتی کمان را گرفت، الیشع دستانش را بر دست پادشاه گذاشت.

«گفت پنجره‌ی شرقی را باز کن. و آن را باز کرد. الیشع گفت:» بکش

و او تیر انداخت. الیشع تیر پیروزی خداوند، تیر پیروزی بر آرام را اعلام کرد. تو آرامی‌ها را کاملاً نابود خواهی کرد.

به یاد داشته باشید، آرام همان سوریه است و پایتخت آن دمشق. و آرامی‌ها همان سوری‌ها هستند. به یاد داشته باشید که از زمان ییهو، که سال ۸۴۱ میلادی است، از آن زمان تا به امروز، سوری‌ها مشکل بزرگی برای اسرائیل، به ویژه، و همچنین برای یهودا بوده‌اند.

حالا، فکر می‌کنم بخشی از دلیلش این است که یهو تمام رهبران خوب کشور را کشت. به یک معنا، درست مانند استالین در سال ۱۹۳۷، با پاکسازی کل رهبری ارتش روسیه، سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ را ایجاد کرد که میلیون‌ها سرباز روسی به دلیل رهبری ضعیف جان باختند. به هر حال، ما اینجاییم.

حالا، به نوعی می‌توان گفت که الیشع در حال تقدیم آخرین هدیه است. او می‌گوید، بسیار خب، ما به قدرت آشوریان پایان می‌دهیم. ما به آزار و اذیت آنها علیه اسرائیل پایان می‌دهیم.

حالا از شما می‌پرسم، چرا اینطور است؟ یهو آش توبه نکرده است. او گام بعدی را برای داشتن قلبی کامل به سوی خداوند برنداشته است. با این حال، الیشع می‌گوید، من به شما پیروزی خواهم داد.

چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ می‌توانی بگویی لطف؟ این دقیقاً همان کاری است که خدا برای اخاب انجام داد. به یاد داشته باش که خدا به سادگی در قالب یک پیامبر ظاهر شد و گفت، خدا تو را نجات خواهد داد. و ما می‌گوییم، یک دقیقه صبر کن، تلفن را اینجا نگه دار.

نه، نه، نه، نه. خدا نمی‌تواند هیچ کار خوبی انجام دهد تا زمانی که کسی همه چیز را درست کند. خب، اگر این درست بود، این اتاق خالی بود.

فیض خدا از جانب او به سوی مردمی جاری می‌شود که شایسته‌اش نیستند، به سوی مردمی که آن را به دست نیاورده‌اند. به این امید که آنها واقعاً به سوی او روی آورند. رستگاری با من و تو آغاز نمی‌شود.

با خدا شروع می‌شود. و بنابراین، الیشع می‌گوید، تیرها را بگیر. پادشاه آنها را گرفت.

الیشع به او گفت که به زمین ضربه بزند. او سه بار به زمین ضربه زد و ایستاد. مرد خدا از او خشمگین شد.

و او گفت که تو باید پنج یا شش بار به زمین ضربه می‌زدی. آنگاه می‌توانستی آرام را شکست داده و آن را کاملاً نابود کنی. اکنون، تو فقط سه بار شکست خورده‌ای.

فکر می‌کنم اگر من جای یهو آش بودم، در آن لحظه می‌گفتم، از کجا باید می‌دانستم؟ جالب است؟ چه درسی در این ماجرا نهفته است؟ دیوید، دنبال کمی شور و شوق بیشتر هستی؟ باید می‌پرسید. اضافه می‌کنم که من به خدا بیشتر ایمان دارم.

به خدا بیشتر ایمان داشته باش. خب، نمی‌دانم چقدر جرات دارم از خدا درخواست کنم. شاید فقط نصف لیوان پر را از او بخواهم.

خدا می‌گه، باشه. خب، اما این یه جورایی احمقانه‌ست. منظورم اینه که، فرض کن من ازش یه لیوان پر بخواهم، و اون فقط نصف لیوان رو بهم بده.

به این میگویند کمبود ایمان. اما فکر می‌کنم چیزهایی که اینجا گفتیم دقیقاً درست هستند. خدایا، من بهترین تو را می‌خواهم.

من هر آنچه را که تو داری برای خودم می‌خواهم. غیرت. خدایا، برای من چه داری؟ چه می‌خواهی از تو بخوایم؟ و آن نوع ایمان جسورانه‌ای که می‌گویی، من هر آنچه را که می‌توانم از او می‌خواهم.

هر چیزی ممکن است. نگذار کسی در مورد هیچ‌کدام از ما این را بگوید. او، می‌خواستم خیلی کارهای بیشتری برای انجام دهم، اما تو نخواستی. می‌خواستم خیلی کارهای بیشتری انجام دهم، اما تو حرفم را باور نکردی.

تو جرات نکردی. خدای من. خدای من.

آیا اگر ما، به خاطر خدا و به خاطر جهان، جرأت می‌کردیم، دنیا فرق می‌کرد؟ خب، الیشع مُرد و دفن شد. بعد این داستان جالب را دارید. مهاجمان موآبی هر بهار وارد کشور می‌شدند.

یک بار، در حالی که برخی از بنی‌اسرائیل در حال دفن مردی بودند، ناگهان گروهی از مهاجمان را دیدند، بنابراین، جسد مرد را به داخل مقبره الیشع انداختند. هنگامی که جسد به استخوان‌های الیشع برخورد کرد، مرد زنده شد و روی پاهایش ایستاد.

امیدوارم به لحظه اون صحنه رو تو بهشت ببینم. دلم می‌خواد ببینمش. دلم می‌خواد دوباره اون بچه‌ها رو ببینم.

داستان اینجا چه می‌کند؟ چرا این آخرین چیز است، صحنه پایانی خدمت ایلیا و الیشع؟ درباره چیست؟ رستاخیز. درباره زندگی است. زندگی از مردگان.

حیات از گور. و این به من می‌گوید که در واقع، رسالت ایلیا و الیشع همین بوده است. تمام آن معجزات مختلف، تمام مسائل، وقتی همه را خلاصه کنید، در مورد زنده کردن مرگ است.

و دوباره، می‌خواهم این موضوع در مورد خدمت من و زندگی‌ام گفته شود. حالا، گاهی اوقات، گاهی اوقات، آنها مرگ را به ارمغان آوردند. وقتی به عقب برمی‌گردیم و به خدمت مقدماتی الیشع نگاه می‌کنیم، در فصل دوم، دو چیز وجود دارد.

اول تبدیل آب مسموم اریحا به آب پاک و خالص. و دوم، خرس‌هایی که ۴۲ مرد جوان را کشتند. وای

اما ایینه. و همانطور که بارها و بارها به شما گفته‌ام، هدف خدا این است که زندگی ببخشد.

قصه خدا پاک کردن بدی‌ها و فساد است. اما اینکه آیا او زندگی را به ما بازمی‌گرداند یا نه، به خودمان بستگی دارد. ما حق انتخاب داریم.

به همین دلیل است که پولس می‌گوید این چیز جالبی است. شما برای بعضی‌ها هاله‌ی حیات هستید و برای بعضی دیگر نفس مرگ. بله، بله، بله.

، ایلینا و الیشع گواه آشکاری هستند بر آنچه خدا می‌تواند از طریق زندگی‌های کاملاً متعهدانه انجام دهد، برخلاف این پادشاهان مختلفی که از ییهو به بعد دیده‌ایم و تا حدودی مردد هستند. بله، من راه خدا را می‌خواهم، اما نه کاملاً. نه جایی که برایم هزینه داشته باشد، نه جایی که ممکن است مسائلی را ایجاد کند.

همانطور که قبلاً گفتم، این به چه معناست؟ اگر آن گوساله‌های طلایی را نابود کنید و مردم برای پرستش به اورشلیم برگردند، پادشاهی خود را از دست خواهید داد؟ به چه قیمتی؟ به آیات ۲۲ و ۲۳ توجه کنید. هازل، پادشاه آرام، در طول سلطنت یهوآحاز به اسرائیل ظلم کرد. این مقدمه است.

یعنی، این سلف یهوآش است. اما خداوند به خاطر چه چیزی با آنها مهربان بود، دلسوزی کرد و به آنها توجه نشان داد؟ ابراهیم، اسحاق و یعقوب. آن افراد بیش از هزار سال است که در این زمان مرده‌اند.

چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ این موضوع چه چیزی در مورد خدا به ما می‌گوید؟ او به عهد خود وفا می‌کند. او وفادار است. او قابل اعتماد است.

او قابل اعتماد است. با اینکه هزار سال گذشته، به قولش وفادار است. حالا، جالب است.

او از عهد خود با موسی صحبت نمی‌کند. چرا تأکید بر ابراهیم، اسحاق و یعقوب است؟ وعده او به ابراهیم چه بود؟ قرار است شما را به ملتی بزرگ تبدیل کند. کجا؟ بله، در سراسر جهان، اما به ویژه در اسرائیل، در یهودا.

بنابراین، آنها سزاوار بیرون رانده شدن از آنجا هستند. آنها سزاوار سلب مالکیت هستند. اما خدا می‌گوید، ای انسان، من هزار سال پیش به ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده دادم که این سرزمین را به آنها خواهم داد.

، چطور می‌توانم آنها را از بین ببرم؟ خب، بالاخره آنها را از بین خواهد برد، اما نه فوراً. و شما این را می‌بینید، شما آن را در هوشع می‌بینید. چطور می‌توانم این کار را انجام دهم؟ حتی در آن صورت، هوشع ممکن است درست تا نابودی پادشاهی شمالی پیش برود.

و خدا دارد می‌گوید، چطور می‌توانم این کار را انجام دهم؟ خب، خدایا، خیلی آسان است. آنها عهد تو را به میلیون‌ها تکه شکسته‌اند. فقط آنچه را که شایسته‌اش هستند به آنها بده.

خدا میگه، نه، من نمیتونم این کار رو بکنم، یا میتونم؟ وای، چه خدایی. خب، میگه، تا به امروز، جالب نیست؟ و کلی جوهر ریخته شده تا به امروز. امروز چه روزیه؟ آره، چون این کتاب‌های پادشاهان در طول تبعید تکمیل میشن.

خب، آیا این یک نسخه قدیمی‌تر است، یا واقعاً دارد می‌گوید، بله، ما در تبعید هستیم، اما او هنوز حاضر نیست ما را نابود کند یا از پیش رویش دور کند؟ وای، اگر اینطور باشد، این دوباره ایمان است. و من فکر می‌کنم همینطور است، فکر می‌کنم همینطور است.

فکر می‌کنم تا به امروز، این دوران تبعید است. ما اینجا هستیم، اما مطمئنیم که خدا از ما ناامید نشده است، چون او چنین خدایی نیست.